



محمد عارف منصورى

بحران هویت (افغانيت، اسلاميت، دموکراسی)

سیر تکامل جوامع بشری و پیچیده شدن مناسبات انسانی، مقوله هویت را به یکی از بنیادی ترین عناصر اندیشه و تفکر معاصر مبدل نموده. به همان میزانی که دانشمندان به واکاوی چیستی هویت پرداخته اند، ابهام و اختلاف نظر در مورد آن بیشتر گردیده. هر کس از منظری به آن نگریسته، اما هیچیک پاسخ مسلم و قاطعی برای آن ارائه ننموده است. بقول الکسیس کارل که دو جایزه نوبل را در شناخت فیزیولوژی انسان از آن خود نموده، نا شناخته ترین موجود هستی است. از سوی دیگر هیچ موجودی به اندازه انسان، نیازمند شناخت خودش نیست.

دانشمندان بر این باورند که، انسان دارای استعدادها، قابلیت ها، امکانات، و گرایشات متفاوت عقلی، عاطفی و غریزی ایست که زیر ساخت و تهداب شخصیت او را شکل داده به او دستور میدهد، چگونه بیاندیشد و چگونه عمل نماید. که هویت باز تولید تلفیق چگونگی اندیشه و عمل اوست. هویت مجموعه ای از باور ها، خصوصیات و مشخصات روانی، خانواده گی، اجتماعی و تاریخی ایست که انسان را در يك ظرف معین و مشخص زمانی و مکانی تعریف نموده، از دیگران متمایز می سازد.

چگونگی کسب هویت

همانگونه که فرد بر محیط و ماحولش اثر گذار است، متقابلاً از اجتماع ایکه در آن زیست می نماید نیز اثر پذیر است. بر این مبناء کسانی که در يك جمع و یا محدوده مشخص، زنده گی دراز مدت دارند و از میراث فرهنگی و اجتماعی مشترك بهره میگیرند، در چارچوب شیوه زنده گی يك سان قرار گرفته، لزوماً خصوصیات مشابه می یابند. که این اشتراکات در مقیاس يك کشور، هویت ملی نامیده میشود، که اگر در آن افراط صورت گیرد و مبنای برتری جویی و تفوق طلبی بر دیگران قرار گیرد به ناسیونالیزم و نهایتاً به فاشیزم منتهی میشود.

نقطه مقابل هویت، بحران هویت است که در مقاطع گذار و تلاطم های اجتماعی یعنی دوران دگرگونی های عمیق اجتماعی و فرهنگی ظاهر میشود. بحران هویت یکی از معضلات عمیق اجتماعی است که فرد و جامعه را دستخوش تغییرات ناخواسته می نماید، و عبور از آن مستلزم زمان و انعطاف پذیری است.

بحران هویت در کشور ما

در کنار سایر عوامل دخیل در بحران کنونی کشور، مسئله هویت یکی از عناصر عمده آنست. ناگزیریم برای بررسی بهتر بحران هویت، مؤلفه ها و اجزای هویت ملی را، هم بطور جداگانه و هم در تعامل و در آمیختگی با هم مورد ارزیابی قرار دهیم.

ما بسان جوامع گذشته، هویت واحدی نداریم، بلکه دارای لایه های مختلف هویتی هستیم که نقاط اشتراك و افتراق فراوانی دارند. هویت ملی ما از سه مؤلفه: افغانیت، اسلامیت و دموکراسی تشکیل گردیده. ما بعنوان يك ملت افغانيم، در چارچوب امت مسلمه جزء ی از جهان اسلامیم و در يك دائره وسیعتر به خانواده بزرگ بشری پیوند و تعلق داریم. تغییر و تحول در هر يك از این سه حوزه ی ملی، دینی و جهانی در سرنوشت فردی و اجتماعی ما تأثیر گذار است. همان گونه که خود را ملزم به رعایت رسوم و عنعنات اجتماعی ریشه دار خویش میدانیم، باور ها و آموزه های دینی نیز بخش قابل ملاحظه ی از زنده گی ما را احتوا نموده است. افزون بر اینها، نقش و تأثیر تغییرات و تحولات جهانی را بر خویش، نیز نمیتوان نادیده و دستکم گرفت. این سه عامل عمده و اساسی در زنده گی هر يك ما، بطور آگاهانه و یا نا آگاهانه، به درجات متفاوتی سیطره و نفوذ داشته، ضمناً در يك میکانیزم پیچیده، باعث ایجاد دافعه نسبت به یکدیگر میشوند. هر چند در عمل، اثر پذیر از هر سه مؤلفه هستیم، اما در تئوری به پابندی به یکی از این سه گزینه تأکید بیشتر میورزیم. و یکی را بر دیگری ترجیح داده، طبقه بندی ارزشی مینمائیم. هر يك از این سه فاکتور، دستمایه اختلاف میان موافقان و مخالفانش نیز میباشد.

سوال اساسی و کلیدی در اینست که ما در قم نخست کی هستیم؟ هویت اصلی ما چیست؟ و کدامیک از اینها بر دیگری اولویت، تقدم و رجحان دارد؟ و اینکه آیا میشود میان اینها جمع نمود؟ ممکن است معجونی از این مؤلفه ها درست کرد و همزمان که ملی اندیشید، متدین و متجدد هم بود؟ چگونه میتوان هر سه بعد را رعایت کرد؟ و دهها پرسش دیگر ...

افغانیت !

بر مبنای قدامت تاریخ ۵۰۰۰ ساله، دارای هویتی هستیم که امروز در کلمه افغان خلاصه شده، که بساده گی میتوان آنرا در قالب و چارچوب رسوم، عنعنات، باور ها و رفتار های مشخص اجتماعی تعریف نمود، که اجداد و نیاکان ما از گذشته ها بدینسو به آن پابند بوده اند، و ما را از دیگر ملل جهان متمایز و تفکیک می نماید. در تفکر ملی گرایان، دین نقش ثانوی داشته، کاربرد آن صرفاً جنبه فرهنگی دارد. بر این باورند که افغانیت روح و محتوی زنده گی دنیایی آنها را شکل داده و دین متعلق و منحصر به امور آخروی شان میباشد. رویهمرفته ایندو فاکتور در طول زمان و در بستر تاریخ، همزیستی مسالمت آمیزی را تجربه نموده، به جز مقاطع خاص، در آشتی بسر برده اند. غالباً در برابر هر پدیده نوی که آنها را به چالش کشانده، مشترکاً مقابله نموده اند. در حال حاضر دموکراسی دشمن مشترك هر دو محسوب میشود.

برخورد غیر فعال و محافظه کارانه سنت گرایان در برابر دموکراسی توأم با واکنش واپسگرایانه بوده است. جدی ترین انتقاد شان در برابر تجدد و دموکراسی در این خلاصه میشود که دموکراسی ایده وارداتی غرب است که در تناقض با اصول و ضوابط قبیلوی قرار دارد. و ما را از اصل ما دور میسازد. چنانچه حاجی رحمت الله خان کلان قوم آفریدی در مصاحبه با يك خبرنگار خارجی، از شیوع فرهنگ و پدیده های غربی در میان قومش اظهار ناخرسندی نموده، از اینکه این اتفاق در دوران ریاست وی بوقوع پیوسته، خودش را ملامت مینمود.

مدافعان این مؤلفه بدین باورند که افغانیت سابقه دار ترین جنبه و نماد هویت ماست. ما قبل از اینکه هر چیز دیگری باشیم، افغانیم. و به قدامت آن استناد میکنند. داستانی را از خان عبدالغفار خان رهبر پشتون های آنطرف سرحد نقل میکنند که از وی پرسیده شد، اگر با مشکلی مواجه شویم، اول

به چه رجوع کنیم؟ دستورات دینی و یا اصول قبیلوی؟ مذکور پاسخ داد، ببینید ما ۵۰۰۰ سال است که پشتونیم و ۱۴۰۰ سال است که مسلمانیم. پاسخ روشن است.

روبهمرفته تعریف مشخصی از کلمه افغان در کشور وجود ندارد. و بیشترین مشکل در همین زمینه است. عده ای میان کلمه افغان و پشتون که یکی از اقوام بزرگ کشور است، علامه تساوی گذاشته، استدلال مینمایند که افغانیت هویت کل کشور محسوب نمیشود. زیرا در طول سالیان متمادی که حاکمیت سیاسی بدست نخبه گان پشتون بوده، تلاش گردیده تا هویت قوم پشتون بحیث هویت ملی به سایر اقوام تعمیم داده شود. چنانچه میر غلام محمد غبار مورخ شهیر کشور (افغانستان در مسیر تاریخ، مقدمه ۱۹۹۹) مینویسد: تا قرن ۱۸ افغان نام عمومی پشتوزبانان مملکت قرار گرفته بود. و بعد از قرن ۱۸ وسعت آن بجایی رسید که نام عمومی مردم افغانستان اعم از دری زبانان و ترکی زبانان، وغیره شناخته شد. (در حالیکه زیر چتر واژه افغان که منظور از پشتون است، اقوامی دیگری نیز با ریشه و پیشینه ی اجتماعی، تاریخی و فرهنگی عمیق تری با ساخته ها و اندوخته های مادی و معنوی چشمگیر و شعاع وجودی فربه ی، در این کشور زیست می نمایند، که از نظر هویت قومی کاملاً با پشتونها متفاوت اند. کلمه افغان به هیچوجه نمیتواند در بر گیرنده و نشانگر هویت کلیه ساکنان این سر زمین قرار گیرد، ولو به همه اطلاق شود. موجودیت نژادها، اقوام، زبانها و فرهنگ های مختلف در کشور، کلمه افغان را بمثابة هویت ملی با چالش مواجه نموده است.

بشیر احمد انصاری محقق و نویسنده، به این باور است که: هویت ملی مجموعه از باور های مشترك يك ملت است که بر پایه افتخارات مشترك تاریخی شکل میگردد. هر هویتی زمانی مشکل ساز میشود که برایش چارچوب معین و خطوط مشخص محدود کرد و ترسیم نمود. وی معتقد است که: صرفاً تکیه انحصاری به هویت ملی (فرهنگ بومی) ما را از پیوند با دیگران انقطاع نموده، محروم از تجارب ارزشمند دیگران میسازد. هویت ملی نه از راه قلع و قمع هویت های قومی و تحمیل هویت يك قوم بر سایر اقوام بلکه از طریق احیای افتخارات مشترك تاریخی شکل میگردد. از راه تعامل فرهنگی نه چیره گی و سیطره ی یکی بر دیگری حاصل میشود. هویت های ملی دارای عناصر مشترکی اند که سرزمین، تاریخ، اراده با هم زیستن و زمان اجزای آن اند، که بر شالوده ی مواریث تمدنی، دینی و فرهنگی يك ملت اعمار و ایجاد میشود، نه از راه خشکاندن ریشه های معنوی جامعه و یا انکار مظاهر علمی و تکنالوژی.

اسلامیت

اسلامیت مؤلفه دهم و قویترین جنبه هویت ماست. مدافعان دین باورند که اسلام نه تنها در بر گیرنده تمام عرصه های زنده گی فردی و اجتماعی است بلکه پاسخگوی کلیه نیاز های بشر نیز میباشد. از ۱۴۰۰ سال بدینسو، حضور دین در گستره ی زنده گی مردم چنان ساری و جاری بوده و است که نقش پر رنگ آنرا نمیتوان انکار نمود. در بعد اجتماعی دین را میتوان دولت موازی تصور نمود که دساتیر و آموزه هایش بر تمام شئون و ارکان زنده گی مردم سایه افکنده، امور اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه را ساماندهی نموده است. دین باوران به این نظر اند که قرآن قانون جامعی است که در وجود آن، نیاز به هیچ چیز دیگری نیست. و به متن قرآن استناد میکنند که (همه چیز را بیان نموده و هیچ چیزی را فرو گذاشت ننموده).

دینداران معتقدند که افغانیت بعنوان قوانین و سنت های کهنه و خرافی حاکم بر مناسبات اجتماعی، حوزه گسترده ی از رفتار انسان را در بر گرفته، چنانچه در برخی موارد بر باور های دینی رجحان

و تقدم كسب نموده. اينان بدین نظرند كه پابندی به سنت های قومی در تضاد و تعارض با احكام و آموزه های دینی قرار دارد. عصبیت قومی در دین نكوهش شده. قومیت جای را برای دین محدود نموده، باعث بروز خرافات شده است.

سیاف به این نظر است كه منهای اسلام قوم جاهلی محسوب میشود كه مجسمه های بودا سمبول آشكار آنست. وی معتقد است كه با داشتن دین نیازی به سنت های قبیلوی نیست. حكمتیار: پدیده های قومی را سنت های كهنه و فرسوده ی میدانند كه پاسخگوی نیاز های امروزی نیست.

روبهمرفته واكنش دینداران در برابر سنتهای قومی و قبیلوی چنان تند و شدید نیست كه در برابر دموكراسی است. دموكراسی و لیبرالیزم قدرتمندترین دشمن دین در حال حاضر محسوب میشود. دینداران در رابطه با دموكراسی، بر این اعتقاد اند كه :

۱- دموكراسی با فحشا و فسق و فجور پیوند دارد.

۲- اسلام بالنفسه كامل است و نیازی به دستاورد های دموكراسی نیست.

۳- دموكراسی حاكمیت مردم است و اسلام خواهان حاكمیت خدا.

دموكراسی

سومین مولفه هویت ما دموكراسی است. دموكراسی پدیده ایست كه بعد از انقلاب كبیر فرانسه و رنسانس در غرب پدید آمد، اما در افغانستان سابقه بیشتر از ۱۰۰ سال ندارد. اولین زمزمه های دموكراسی با رفتن محصلین به خارج، تقلید امان الله خان از غرب و آمدن جنس خارجی بكشور ایجاد شد .

مفهوم کلی دموكراسی را میتوان در چند اصل اساسی خلاصه كرد .

كه مهمترین آنها عبارتند از نشئت گرفتن قدرت و قانون از اراده ی مردم، آزادی بیان، افكار عمومی و اتكاء دولت به آن، وجود شیوه های مشخص برای بروز افكار عمومی از جمله احزاب، اتحادیه ها و انجمن ها، حقوق بشر، حقوق زنان، تساوی زن و مرد، رفع تبعیض، حقوق شهروندی، آزادی های فردی و گروهی، نسبی بودن اخلاق، برابری سیاسی برای رسیدن بقدرت، استقلال قوای سه گانه ی دولت، سیکولاریزم...

دموكراسی موج پیشرو قرن است كه به گفته فوكو، بزرگترین دستاورد انسان بحساب می آید.

وجهانی شدن یکی از پدیده های اجتناب ناپذیر آنست. در حال حاضر، امواج تند جهانی شدن حدود و مرز های كشور ها در نوردیده، در جهت خشكاندن ریشه های دین و ذوب نمودن سنت ها، به پیش می تازد. كه باز تاب منفی این تهاجم فرهنگی را در بروز افراطیت در هر دو جهت قومگرایی و دین ورزی میتوان بوضوح مشاهده نمود.

اولیویه روا فیلسوف و پژوهشگر جریان های اسلامی معاصر در كتابش موسوم به (جهل مقدس، عصر دین بدون فرهنگ) مینویسد: بحران كنونی دین كه در بنیاد گرایی تبلور پیدا کرده، برخاسته از شكاف میان دین و فرهنگ است. وی می افزاید: كسانی كه با ناتوانی در جذب شدن، در جامعه خود و یا جامعه جهانی، در پی ساختن هویتی برای خویشند. مقوله ی آماده تر و تأثیر گذار تر از دین پیدا نمیکنند. از نظر او این یکی از نتایج سیکولاریزم در عصر جدید است. دین زدایی از فرهنگ به فرهنگ زدایی از دین انجامید. دین تهی از فرهنگ به ابزار ایدئولوژیک بدل شده،. به ساز و کاری برای بسیج اجتماعی و سر انجام جدال با خود سیکولاریزم و یا ارزشهای سیکولار.

مدعیان دموکراسی معتقدند که، تمرکز به قومیت باعث چند پارچگی اجتماعی، سیاسی، زبانی و ابعاد مترادف آن گردیده، تمامیت خواهی، استبداد فکری، سیاسی و فرهنگی از تبعات نامیمون آنست. بنابر راهی جز مردم سالاری که تضمین کننده حضور و حفظ منافع همه است، نمیباشد. اینها خواسته و ناخواسته ما را به دموکراسی میکشانند.

مادامیکه ارزشهای اتنیکی ارجحیت، رسمیت و تقدم پیدا میکند، دولتها برای بقای شان به حفظ و نگهداشت این ارزشها کوشیده، مانع رشد و نمو ارزشهای عمومی و حقوق شهروندی میشود و فرصت های مناسب، قربانی حرکت های محافظه کارانه و واپسگرایانه میشود. چنانچه علیرغم تلاشهای جامعه جهان و مساعی داخلی، هنوز که هنوز است، قبیله گرایی مانع عمده، فرا راه تحقق دموکراسی در کشور است. قبیله سالاران بخوبی دریافته اند که با تحقق حقوق شهروندی، عدم تبعیض و سایر دستاوردهای جامعه دموکراتیک، نقطه پایان به حاکمیت تباری شان گذاشته خواهد شد. بنابر سرسختانه در برابر هر تغییری مقاومت می نمایند.

بنابراین دموکراسی، بدین باورند که دین پدیده ما قبل مدرنیته است و با دنیای امروز سنخیت و تناسب ندارد. دین تکلیف مدار است در حالیکه دموکراسی بر محور حق هر چیز استوار است. دین برنامه مدون و مشخص اقتصادی و سیاسی نداشته، بوضوح نشان داده که ناتوان از اداره و رهبری جامعه است.

فرانسیس فوکویاما شخصیت مطرح در فرهنگ نظریات سیاسی در نظریه مشهور خود بنام «پایان تاریخ» میگوید که: لیبرال دموکراسی سرنوشت نهایی جوامع بشری است که با آن نزدیک شده اند.

لیبرالیسم یکی از مطرح ترین ایدئولوژی های مدرن سیاسی و تا حدودی معرف بنیاد فکری، ارزشی و فرهنگی غرب مدرن می باشد. مطالعه اصول و مبانی فکری لیبرالیسم به وضاحت نشان می دهد که بین اسلام و لیبرالیسم تعارضات عمیق وجود دارد. که در صورت عدم تغییر و یا تعدیل در این مبانی و اصول، اسلام و لیبرالیسم برای همیشه در تقابل و تعارض بسر خواهند بود. این تعارض در سه حوزه قابل بحث و مذاقه است:

1- حوزه تقابل فرهنگی.

2- حوزه تقابل سیاسی.

3- حوزه تقابل تاریخی و اجتماعی.

- چالشهای فرهنگی را می توان مواردی چون انسان محوری (اومانیسم)، که در مقابل، اسلام بر خدا محوری استوار است. تأکید بر عقلانیت در حالیکه اسلام بیشتر، پایه و محور اصول و دستورات خود را متکی بر نقل میدانند. پلورالیسم دینی (تکثر گرایی دینی) در حالیکه اسلام این مقوله را تنها در محدوده ی فروع دین می پذیرد نه در اصول اساسی دین. نسبییت اخلاق، سود گرایی و لذت خواهی بوده و بر ارزش های همچون آزادی، برابری، قانون گرایی، عقل گرایی تساهل و تسامح تأکید می کند. که بنابر تحقیق مقایسوی کدیور دانشمند ایرانی، در تعارض مطلق با اسلام تاریخی قرار دارد.

- در بعد سیاسی، از چالش های عمده میان اسلام و لیبرالیسم، میتوان مواردی چون جدایی دین از سیاست را ذکر نمود. اسلام هیچ مرزی بین امور سیاسی و امور دینی قایل نیست و معتقد است که

امور سیاسی از امور دینی جدا نیست. در حالیکه در نظام های لیبرال، قوانین موضوعه، ساخته و پرداخته ی عقل جمعی و بشری است، یعنی انسان قانونگذار است. این در حالیست که در نظام های اسلامی، قوانین بیشتر بر اساس وحی الهی یا شریعت اسلامی می باشد. ضمناً لیبرالیزم در گفتمان سیاسی، تمرکز روی آزادی های فردی داشته، در حالیکه اسلام، افزون بر آن، بر تعهد نسبت به جامعه و اخلاق نیز پافشاری دارد.

- سومین عامل چالش را میان اسلام و لیبرالیزم را می توانیم عوامل تاریخی و اجتماعی دانست. رشد علمی، انقلاب صنعتی، و بلاخره رنسانس یک تحول تاریخی را در غرب ایجاد کرد، این در حالیست که شرق در جریان این تحول در یک رکود تاریخی بسربرده، با مشکلات داخلی خود دست و پنجه نرم می نمودند. از نگاه اجتماعی، غرب در یک گسستگی اجتماعی قرار دارد که این گسستگی اجتماعی باعث گردیده است تا شکاف های عمیق بین دو گفتمان اسلام و لیبرالیزم در خصوص مفاهیم جدید در عرصه تفکر و اندیشه به وجود آید. تجربه دموکراسی در غرب با عدم کارایی و تحول پذیری مسیحیت تحقق یافته که این تجربه در مورد اسلام صادق نمیباشد. غربیان معتقدند که تاریخ مصرف ادیان به پایان رسیده و دین نسخه شفا بخش به درد های انسان امروز ندارد. در حالیکه متفکرین نو گرای دینی بر این اعتقاد پافشارند که اسلام بعنوان یک دین و مجموعه ی از اعتقادات، دچار تحول زمانی نمیشود. بلکه اسلام در کالبد فرهنگ و تمدن در جامعه جسمیت و عینیت خارجی پیدا میکند و به این صورت است که در مسیر تحولات تاریخ فرسایش می یابد و احتیاج به نو شدن، تغییر فورم، لباس، روابط و زبان دارد. مقصود از نو شدن، حقیقت ثابتی که خود اسلام است، نیست. بلکه تصور و قرائت خاص زمانی و مکانی اسلام است، که در آن جامعه عینیت داشته. و آن تصور است که فرسوده میشود و متلاشی. نه خود حقیقت دین. تصورات و قرائت های خاص از دین، چون سوار بر سنتها و ضوابط زمان و مکان خاص است. و از آنجائیکه این ضوابط متغیر و نابود شدنی است، روح حاکم بر آن نمی میرد، بلکه نیاز به قرائت جدید و تجسم در کالبد دیگر و نو دارد. که این مستلزم اصلاح فکر دینی یعنی شناخت دقیق، علمی و مطابق روز است. که وظیفه روشنفکران دینی، در هر زمان است.

چه باید کرد؟

در دنیایی که دموکراسی، دین و ناسیونالیزم را از رونق انداخته، دین هردو را مردود و محکوم میشمارد. قومیت به دین و دموکراسی با حسادت نگاه میکند، آیا منطقی است به یکی اکتفا و انکاء نمود؟ چگونه میتوان میان اینها آشتی و اتحاد ایجاد کرد؟ آیا این اتحاد نعمت است، یا مصیبت بار می آورد؟

به نظر این قلم، هر کی بخواهد یکی را بر دیگری چیره گی دهد، مصیبت خلق کرده. آیا میتوان در دنیای امروز صرفاً متدین زیست؟ آیا میشود بدون معنویت تنها به فرهنگ ملی و یا لیبرالیزم اتکاء کرد؟ آیا ناگزیریم از میان افغانیت، اسلامیت و دموکراسی یا از بین خاک، اندیشه و تحول یا افغان بودن، مسلمان بودن و مدرن بودن و یا از ملی اندیشیدن، متدین ماندن و متجدد شدن، یکی را انتخاب نمود.

اینها واقعیت های انکارنا پذیر جامعه ماست که از وجود و قوت هیچکدام نمیتوان انکار ورزید. و هر کدام جنبه های مثبت و منفی خود را دارد.

- مثلاً در رابطه با افغانیت میتوان دو نوع نگرش متفاوت داشت ، میشود با فاشیزم و برتری جویی و تفوق طلبی نسبت به دیگران نگریست . و یا بر مبنای اینکه بنی آدم اعضای یکدیگرند، در تعامل و تفاهم با دیگران زیست. و تفاوت های اتنیکی را، تنوع گونه های بشری دانست نه مبنای فضیلت و برتری.

- همینگونه وقتی ادعا می نمائیم که دین باید تطبیق شود باید مشخص نمود که منظور، چه نوع قرائتی از دین است ؟ برداشت معیوب و وارونه ی چون ایدیالوژی طالبان، القاعده، بوکوحرام، الشباب و داعش که پیامی جز نفرت، تعصب و تحجر ندارد و یا قرائت معقول، معتدل و واقعگرایانه ی چون احزاب اسلامگرای ترکیه و تونس که با موفقیت، روح دین را در کالبد نظامی پویا و کارآمد دمیده اند ؟ آنچه ما از خود در دین درست کرده ایم و یا آنچه پیامبر آورده ؟ محسن کدیور محقق علوم اسلامی معتقد است که اسلام تاریخی یا برداشت گذشته از دین در مغایرت صریح با ایجابات و مقتضیات امروز قرار دارد . چقدر الزام آوراست که از گذشته گان تقلید کنیم ؟ بهتر نیست به قرآن رجوع کنیم ؟ آیا نیاز به تجدیدنظر، بازنگری و رنسانس دینی داریم ؟ آیا برای تلفیق دستآورد های جدید بشری مثل حقوق بشر، آزادی بیان و دهها مورد دیگر، نیاز به بازنگری و ارائه قرائت جدیدی از اسلام داریم. که با شرایط روز موافق باشد، مثلیکه اروپاهیان با مسیحیت قرون وسطی کردند. در این زمینه نیز دو گزینه مطرح است. دو نگرش جدید یعنی، قوت گرفتن اندیشه سلفیت یا رجوع به اصل و دیگری، رویکرد نوگرایان دینی، در میان مدافعان دین، ناشی از همین بن بست فکری است. - در رابطه با دموکراسی نیز لازم است میان دموکراسی منادی ارزشهای انسانی و دموکراسی مبلغ فساد و فحشا تفکیک نمود. همینطور مرز دموکراسی ایرا که به هیچکس حق رجوع به فرهنگ ملی اش را نمیدهد، از دموکراسی ایکه جهانی شدن را در گفتمان فرهنگ ها میبینید، روشن نمود. و اما اینکه عده ی خوش باور با تقلید کور کورانه از غرب، در پی تطبیق مو به موی نسخه دموکراسی غربی در کشور اند. باید بدانند که، دموکراسی در غرب بر پایه های سیکولاریزم و لیبرالیزم قوام و پختگی کسب نموده. نخست لازم است تکلیف ایندو را با اصول دینی و سنت های قبیلوی مشخص نمود. در غرب تجدد در برابر دین و قومیت نیست، همه چیز است. دین و نشانی را به حاشیه رانده و مغلوب نموده، اما در کشور ما دین و قومیت دو فاکتور قدرتمند و ریشه دار اجتماعیت که هیچ پدیده ی نوی بدون آشتی و تعامل با آنها نمیتواند جای پای در جامعه یابد. تطبیق دموکراسی در غرب با سرکوب دین اتفاق افتاد، نه اینکه کلیسا نباشد بلکه فعال نیست. اما در کشور ما اسلام در همه جا است. بویژه مقاومت اخیر مردم افغانستان در برابر کمونیزم بر مبنای اعتقادات دینی، وجهه درخشانی به اسلام، در ضمیر جامعه حک نموده. همینطور اوجگیری روحیه قومگرایی ناشی از جنگهای داخلی را نمیتوان بساده گی مهار نمود. مردم در رابطه به دین و قومیت، چنان بهایی پرداخته اند که به آسانی آنها را با هیچ پدیده ی نوی هر چند ارزشمند، معاوضه نمی نمایند.

سوال اساسی در اینست که، کدام دین با کدام هویت ملی و یا با کدام جنبه مثبت و یا منفی مدرنیته وفق میکند ؟ میکانیزم آشتی اینها چگونه است، چطور میتوان معجونی متناسب از نقاط مثبت همه ساخت ؟ میتوان از تجربه غرب در تطبیق دموکراسی و لیبرالیزم کاپی کرد ؟ چگونه مراحل گذار را سپری کرد ؟ نیاز به داشتن همه چیست ؟

مسلماناً که يك شبه نمیتوان با همه اصول ، ضوابط، سنتها و عنعنات ایکه سالها با آنها زیست نموده ایم، وداع کرد. اما میتوان در يك اقدام منطقی و آگاهانه، با حفظ نکات ارزشمند و جنبه های مثبت آن که قابل تطبیق با دین و دموکراسی است، از ابعاد منفی آن که نا پسندیده بودن آنها، بارها ثابت شده چشم پوشید. و خویش را ملزم به پابندی به آن ندانست.

همین طور سالهاست اسلام از صحنه حاکمیت و اداره جامعه بدور بوده و موازی با پیشرفت های زنده گی بشر رشد نکرده و در قالب احکام فقی و عبادی باقی مانده، آیا در جهان کنونی ممکن است، پاسخگوی کلیه نیاز های دنیای بشر قرار گیرد. مضافاً دولت های دینی تجربه موفقی ارائه نموده اند. ضمناً بشر از راه تجربه به دستاورد های بزرگی دست یافته که نمیتوان آنرا انکار نمود و نا دیده گرفت.

به همین منوال، شکی نیست که دموکراسی ضرورت و نیاز مبرم جامعه کنونی افغانستان است، زیرا با مدل دموکراسی کشور های پس از جنگ و هماهنگ با اوضاع کنونی کشور، از يك طرف ، تنش های قومی، سیاسی، زبانی، مذهبی و سمتی کاهش یافته، از سوی دیگر مانع استبداد، انحصارگرایی و تمامیت خواهی اکثریت و تبدیل شدن اقلیت ها به اپوزیسیون دائمی و محروم از قدرت میشود. تجربه نشان داده که رقابت در کشور های پس از جنگ ، به دلیل نفرت و بدگمانی ایکه جنگ ایجاد میکند، همکاری را دشوار میسازد، رقابت میتواند شگاف های اجتماعی را عمیق تر ساخته ، مانع استفاده از پتانسیل و قابلیت کل جامعه در جهت اعتلا و شگوفایی کشور قرار گیرد. از سوی، ایرادات و اشکالاتی از جانب مدافعان دین و قومیت در مورد دموکراسی مطرح میشود اینک :

- دموکراسی ایده وارداتی از غرب است.
- دموکراسی با فسق و فحشاء و فجور پیوند دارد.
- اسلام خودش کامل است و نیاز به دموکراسی نیست.
- دموکراسی حاکمیت مردم است و اسلام خواهان حاکمیت خداست.

محمد محق پژوهشگر و محقق، در زمینه چنین استدلال می نماید:

- آیا برای رد هرچه، فقط بحث وارداتی بودن، کافی است، آیا اسلام وارداتی نیست؟ اگرچه رسیدن به این ساز و کار از خلال تجربه غرب صورت گرفته است، آیا با مقاصد دین که رهایی انسان از وضعیت برده گی و بنده گی در برابر غیر خدا، که محصول دولت های استبدادی است. همخوانی ندارد؟

- اینک عده ی دموکراسی را به بهانه فساد اخلاقی مردود می شمارند باید گفت که هسته اصلی دموکراسی فن مهار قدرت از طریق خرد کردن هسته سخت و توزیع اش میان نهاد های مختلف است. فحشا بستگی به فضای ارزشی جامعه و منظومه اخلاقی آن دارد. لزوماً ارتباط خاصی میان دموکراسی و فحشا وجود ندارد.

قرضاوی عالم و دانشمند برجسته مصری معتقد است که اگر جامعه با ارزشهای اسلامی مانوس و به آن ملتزم باشد، دموکراسی تان رنگ فحشا و فجور را نخواهد گرفت. و مردم چنین قوانینی وضع نخواهند کرد که به شیوع این اعمال بینجامد.

- و اینکه اسلام خودش کامل است و نیازی به دموکراسی ندارد. این سخن عام پسند و معیوبی است. دین امریست الهی و دموکراسی امریست مدنی. دین موازین اخلاقی را سفارش کرده و هیچ طرح مشخصی برای حکومتداری و زیر مجموعه آن ندارد. دموکراسی نظام سیاسی است، سیاست محصول تجربه آدمیان است، و کاملاً دست آوردی زمینی و بشری است. فتح الله گولن منتقد سرسخت دولت اسلامگرای ترکیه، معتقد است که دین بر پایه ابعاد تغیر نا پذیر شخصیت انسان استوار است. در حالیکه اقتصاد و سیاست، از جنبه های تغیر پذیر است که بنابر الزامات و مقتضیات، زمان و مکان متحول و دگرگون میشوند. همینگونه، نوگرایان دینی معتقدند که: دین امریست الهی، اما سیاست پدیده ایست مدنی و کاملاً بشری.

- اینکه دموکراسی حاکمیت مردم است، بزرگترین انتقاد مسلمانان را در قبال دارد. اما تفاوتی میان حاکمیت خدا و انسان است. حاکمیت خدا امر اعتقادی است، چه شخص به آن عمل کند چه نکند. باید معتقد باشد، و حتی اگر عمل هم نکند. به عقیده خللی وارد نمیشود. و بر عکس اگر عمل کند و اعتقاد نداشته باشد هیچ ارزشی ندارد. در حالیکه در دموکراسی انسان حق قانون گذاری در امور دنیوی را دارد. که لزوماً بمعنای حکم شرعی نیست، بلکه حکم بشریست. که تقدس معنوی ندارد و امکان نقض آن نیز است.

در طول تاریخ جدیدترین تهدیدها به آزادی و کرامت انسانی از ناحیه دولت های زورگو و سلطه گری بوده که برای عامه مردم حقی قایل نبودند، و دین آمده تا موانع رشد و کمال انسان را از مقابلش بردارد که با دموکراسی منافاتی ندارد.

ملك ستیز، محقق و پژوهشگر، در رابطه با تلفیق ارزشهای دینی در نظام های دموکراتیک امروزی به این نظر است که: سیکولاریزم قانونمند با اعتدال دینی، آمیزه ی قابل دقت برای تغیر جامعه است و در این رابطه از مدل ترکیه نام میبرد. او معتقد است که: دولت مدرن يك ساختار سیکولار است. درین ساختار سازمان دهی منافع اقتصادی نقش بسزایی را بازی میکند. چرخش اقتصاد و جامعه نیاز به سیاست باز و با اعتدال دارد. این اعتدال در واقع يك آشتی میان فرهنگ سنتی و مدرنیته است که هیچگاهی با رویکرد بنیاد گرایانه قابل دسترس نیست. از سویی دیگر، جامعه نیاز به ارزشها و باور های دارد که دین نامیده میشود. هر دو گزینه در دولت های مدرن و ملی به گزینه های اجتناب ناپذیر مبدل گردیده اند. پس برای اینکه محوریت هر دو گزینه در جامعه حفظ گردد، نیاز به عقلانیت و خردگرایی روشنگران و روشنفکران در گفتمان های سیاسی و اجتماعی شدیداً احساس میشود. این آشتی خردمندانه دین و دولت، زمینه را برای تغیر مساعد میسازد.

منارعه هر سه مولفه در بستر تاریخی

علیرغم آنکه افغانستان، همواره تجربه تلخ نزاع میان دین، سنت و نوگرایی را در حافظه تاریخی اش داشته، اما در بعضی مواقع این مشکل چنان اوج گرفته که مردم بهای سنگینی برای برداشت و عملکرد غلط مدافعان هر يك از اینها پرداخته اند. تاریخ يك قرن اخیر کشور، آئینه شفاف چگونگی نبرد میان این سه جریان است. طور نمونه زمانی که شاه امان الله، پا را از اصلاحات سیاسی به اصلاحات اجتماعی فراتر گذاشت، نه تنها بحران عمیق و گسترده اجتماعی ناشی از آن، سالها افغانستان و مردمش را عقب نگهداشت، بلکه سرنوشت بدی را برای خودش نیز رقم زد. او بدون در نظر داشت حساسیت های اجتماعی و ضوابط اخلاقی جامعه، میخواست ساختار اجتماعی جامعه

سنتی افغانستان را دگرگون کند. برداشت او از سنتهای اجتماعی به همان میزان آمیخته با اشتباه بود که تلقی جامعه شدیداً سنتی و عقب مانده ی افغانستان ، بویژه طبقه روحانی آن از تجدد . او بعد از سفر اروپای اش ، دقیقاً فاصله افغانستان را با جهان محاسبه و درک نموده بود. اما رویکرد و میکانیزم عجولانه و غیر واقعبینانه اش، نه تنها مسیر افغانستان را بسوی پیشرفت واقعی ممد واقع نشد بلکه سالها به عقب راند. در مرحله دیگر، سردار داود با درس گرفتن از ناکامی شاه امان الله ، تلاش ورزید اهداف تجددگرایانه او را با الگوی شرقی ادامه دهد. مخالفت روحانیون و عدم آماده گی مردم برای تغییر، برنامه های او را نیز به بن بست مواجه نمود.

واکنش شدید به اصلاحات نوع کمونیستی، دولت های چپگرای هوادار شوروی ، در عدم اعتنا به باور های دینی و هنجار های اجتماعی چنان غائله در کشور برپا نمودند که ماحصل آن حکومت واپسگرای مجاهدین و اداره منحن طالبان بود که با آمیزه ی از دین و قبیله گرایی با روش افراطی سنتگرایی متحجرانه به همه مظاهر زنده گی نوین پشت کردند. هرچند حکومت بعد از سقوط طالبان در سایه همکاری و حمایت جامعه جهانی، بعضی از سنتها را متحول نموده، دین را به حاشیه راند ، اما در برخی موارد سنتها را برجسته و پر رنگ ساخت. در حال حاضر که جامعه جهانی و دولت افغانستان با تمرکز بر ایجاد زیر ساخت های جامعه نوین بویژه در شهر ها بر پایه ارزشهای دموکراتیک در حال عبور از سنت به مدرنیته است ، در سوی دیگر طالبان با درک ریشه های عمیق دیانت در روستاها، از اسلام حربه ی برنده ی علیه دولت و جامعه جهانی بدست دارند. شکاف عمیق در رویکرد شهر و روستا ، نه تنها زمینه تقابل اسلام و دموکراسی را فراهم نموده بلکه باعث پر رنگ شدن برخی از سنتها نیز گردیده.

همانگونه که عدم همگرایی و همنوایی اصلاحات دوره امانی ، زمامداری سردار داود و حاکمیت جریان چپ با ارزش های دینی به شکست مواجه شد، بهمان میزان، فاصله مجاهدین و طالبان با ارزشهای دولتهای مدرن و مقتضیات عصر جدید ، اسباب ناکامی و سقوط شان را فراهم نمود. در ۱۳ سال اخیر نیز منازعه اصلی میان سنگاپیه های قلابی دولت سیکولار مدرن و رسوبات متحجرانه اعتقادی وارد شده از پاکستان است که جامعه را به تلاطم کشیده است.

سوال اینست که فرآیند این منازعه چگونه خواهد بود، و در کشاکش افغانیت، اسلامیت و دموکراسی ، پیروزی از آن کی خواهد شد؟ با در نظر داشت اینکه رعایت جایگاه ارزشهای دینی، اجتناب ناپذیر است، چاره رفتن از سنت به تجدد چیست؟

مسئله پیشرفت نیاز مبرم جامعه ماست و این مهم بدون ایجاد تغییر و تحول در نگرش جمعی نسبت به حال و آینده، دست نیافتنی خواهد بود. قطعاً تعدیل برداشتها و قرائت های کلاسیک از مقوله دین به ارائه فهم و گفتن امروز از اسلام، و گذار از سنت های فرسوده و ناکارآمد اجتماعی به تجدد معقول و واقعبینانه ی متناسب با ظرفیت جامعه ، زمان بر است. و توسعه میخواهد. اندیشه سازی و تولید فکر از طریق رسانه ها و مجاری تأثیر گذار مبنی بر ایجاد تمایل به پیشرفت و تنفر از ایستایی و واپسگرایی ملزومات بلاشک این پروسه است. تغییر و دگرگونی در زیر ساخت های اساسی جامعه، معمولاً از مقولات مشکل زنده گی اجتماعی هستند. طرز تلقی، رفتار و واکنش افراد در قبال تغییر و دگرگونی های اجتماعی با جایگاه و دیدگاه فرد و تمرکزش به یکی از این سه مؤلفه رابطه تنگاتنگ دارد. نخست باید تغییر را در سطح جامعه سنجید تا بتوان عکس العمل فرد را در قبال آن محاسبه نمود. آیا تغییر و دگرگونی موجب بهم ریختن نظم موجود اجتماعی و مناسبات ناشی از آن

میشود؟ در جوامع باز و انکشاف یافته که مسیری از پیشرفت و ترقی را طی نموده اند، هر گونه تغییری از مجاری قانونمند و بدون ایجاد حساسیت انجام میپذیرد اما در جوامع بسته و سنتی که معمولاً هر تغییری. بمعنی تهدید برای گروه و قشر خاصی تلقی میشود، ولو باعث تغییر مثبت و اساسی در جامعه شود، با تعصب و مقاومت مواجه شده، بدون مانع و مخالفت میسر و دست یافتنی نیست. زیرا بدلیل نا آشنا بودن به آنچه اتفاق می افتد و عدم اطمینان از نتایج آن، در کل، اشتیاق و مشارکت جمعی را به تغییر، نباید انتظار داشت. متقابلاً تغییر ارتجاعی تلاشی است در بازگرداندن وضع موجود به سمت و سوی که با ذهنیت عامه و منافع محافظه کاران همسواست. و این رویکرد واپسگرایی اجتماعی مانع بزرگیست برای هر گونه تغییر مثبت، پیشرو و مترقی، برای ایجاد تحول بنیادی و اساسی در کل ساختار اجتماع. چنانچه نمونه ی آشکار این عقبگرد ارتجاعی را در برابر اصلاحات امان الله خان در يك قرن قبل، تجربه نموده ایم.

ملك ستیز میکانیزم و درهم تنیدن این سه را در سطح رهبری و در چارچوب ساختار دولتی در شرایط کنونی، چنین تشریح می نماید: (جهانی شدن که گوهر آن را توسعه اقتصادی و فرهنگی میسازد، در جهان امروز اجتناب ناپذیر است. جایگاه رهبران مذهبی در ایجاد دولت ملی برجسته شود، رهبران مذهبی باید بدانند که دولت مدرن و ملی یگانه ساختار مستمر ایست که جایگاه رهبران مذهبی را برجسته و مستدام میگرداند. و دولتمردان مدرن باید نقش معنوی رهبران مذهبی و جایگاه دین را در ایجاد دولت مدرن نادیده نگیرند.

افراط گرایی دینی بدون شعار ملیگرایانه و بومی، جایگزین مشروع و اجماع سیاسی را نمیتواند برای افغانستان ارائه دهد. در سایر کشور ها هم ریفورم های سیاسی با اشتراك عوامل و نهاد های ارزشی و دینی همراه بود. نجات افغانستان وابسته و پیوسته به همگرایی این سه دارد.)

تجربه ثابت نموده که ، اعتدال گرایی میان گرایشهای دینی، سنتی و نوگرایی ، زمینه ساز و پایه گذار، عروج معنوی، ثبات اجتماعی و رفاه اقتصادی جامعه است.